**«سراج اللغة**

**نویسنده : نوشاهی، عارف**

سراج‏الدین علی‏خان آرزو (1099 تا 1169 ه ) طبع وقّاد و ذهن نقّاد داشت. نمونه‏های بارز طبع و ذهن او در تمام نوشته‏های او دیده می‏شود، چه در رساله‏هایی که در نقد و محاکمه‏های ادبی تألیف کرده است مانند دادِ سخن و تنبیه الغافلین و احقاق‏الحق و سراج منیر و چه در شرحهایی که بر متون فارسی نگاشته است مانند خیابان در شرح گلستان و شکوفه‏زار در شرح اسکندرنامه نظامی. در تذکره شاعران مجمع‏النفایس نیز هیچ فرصتی را در نقد سخن از دست نداده است. او به قول خودش اکثر اوقات عمر گرانمایه خود را صرف تحصیل زبان پارسی کرده بود (مقدمه سراج‏اللغة) و در صحت الفاظ، اشتقاق لغات و اصل کلمات وسواس علمی داشت و در این خصوص در تمام تألیفات خود نکته‏های علمی و لغت‏شناسی مطرح کرده است. انتقاد او از غرائب‏اللغات عبدالواسع هانْسَوی که به نام نوادر الالفاظ نگاشته بود، مثالی است از واژه‏شناسی او در زبان فارسی و هندی (اُردو). در زمینه لغات‏شناسی فارسی او دو تألیف مستقل دارد. یکی سراج‏اللغة و دیگری چراغ هدایت که این یکی را دفتر دوم سراج‏اللغة گفته است. چراغ هدایت در هندوستان و ایران مکرر چاپ شده است، اما سراج‏اللغة که کار اصلی خان آرزو در فرهنگ‏نویسی است، تاکنون به طبع نرسیده است(1) و چون نسخه‏های خطی آن نیز کمیاب است، برای محققان کمتر امکان بوده که از تحقیقات و تتبعات مؤلف در لغات فارسی کماهوحقه باخبر شوند. تا جایی که بنده اطلاع دارد از سراج‏اللغة یک نسخه در دیوانِ هند (India Office) لندن، شماره 2513 (فهرست اته، ص 1352)؛ نسخه‏ای نزد مرحوم نواب عزیز جنگ مؤلف آصف اللغات در حیدرآباد دکن؛ نسخه‏ای در کتابخانه ناصرالدوله، لکهنو؛ دو نسخه در کتابخانه رضا، رام‏پور، شماره 4039 م و 4041 م و نسخه‏ای نزد دکتر ریحانه خاتون استاد دانشگاه دهلی موجود است. از نسخه ریحانه‏خاتون اطلاعات نسخه‏شناختی در دست نیست(2) و از سرنوشت نسخه عزیز جنگ خبر نداریم که پس از وفات او به کجا رفته است. نسخه‏هایی که استاد احمد منزوی در کتابخانه‏های پاکستان نشان داده است(3) و بنده به تعاقب آن رفته است، پس از رؤیت نسخه‏ها معلوم شد که هیچ‏یک از آنها سراج‏اللغة نیست بلکه همه از آنِ چراغ هدایت است و فهرست‏برداران را از مقدمه چراغ هدایت سهوی واقع شده است که در آنجا مؤلف می‏گوید این دفتر دوم سراج‏اللغة است و فهرستنویسان آن را سراج‏اللغة (که غیر از چراغ هدایت است) قلمداد کرده‏اند. به علّت دشواریها و موانعی که در راه استفاده مستقیم از منابع خطی در کشورهای خارج برای بنده و امثال ما وجود دارد، شاید مرا هیچ‏وقت توفیق رفیق نمی‏شد که نسخه‏ای از سراج‏اللغة را ببینم، اگر گردشِ دهور چندماه پیش نسخه‏ای از آن به لاهور نمی‏آورد.(4) بحق از دیدن آن نسخه (که اینک در اختیار بنده است) چشمان من روشن شد. چه نسخه‏ای است خوش‏قلم، مضبوط و کامل. کاتب متعهد در نوشتنِ آن از چشم و جان خود سرمایه گذاشته و آن نسخه را نورچشم و سرور جانِ ما ساخته است. این نسخه را کاتبی هندو، «دولت‏رام»نام که تعلق به قوم کایته‏واونایه دارد، صد و نه سال پس از تألیف سراج‏اللغة، در 26 ذیقعده 1256 ه در موطن خان آرزو (شاهجهان آباد) نقل کرده است. با توجه به تاریخ کتابتْ نسخه متأخر به شمار می‏آید، اما در اعتبار و مستندبودن نسخه کافی‏است که مستقیما از روی نسخه‏ای کتابت شده که به ملاحظه و تصحیحات مؤلف رسیده بوده و کاتب نسخه ما عین یادداشت خان آرزو را از نسخه منقول عنه آورده است.(5)

سراج‏اللغة در 1147 ه (35ـ1734 م) کامل شده و دوست مؤلف، سیّدمسیح محمّدخان، در مادّه تاریخ آن گفته است: «یادبود سراج‏الدین علی‏خان». تا آن سال سنّت فرهنگ‏نویسی فارسی در شبه‏قاره ریشه‏های عمیق به خود گرفته بود و چندین فرهنگ

حاشیه:

1) دکتر شهریار نقوی می‏نویسد: «سراج‏اللغات با اینکه کتاب بزرگ و مهم و تألیف پرارزشی است، چاپ نشد البته می‏گویند که در زمان نوابی کرناتک آن به طبع رسید اما حالا نسخه‏اش پیدا نیست». ر. ک. فرهنگ‏نویسی در هند و پاکستان، اداره کلّ نگارش وزارت فرهنگ، تهران، 1341 ش، ص 112. راقم این سطور که از سالیان دراز کتابهای فارسی چاپ شبه‏قاره را فهرستنویسی می‏کنم به چنین چاپی برنخورده‏ام.

2) دکتر ریحانه‏خاتون، در احوال و آثار سراج‏الدین علی‏خان آرزو، طبع دهلی، 1987 م، ص 279 در فهرست منابع از «سراج‏اللغه نسخه شخصی» یاد نموده و به جز این اطلاعی به دست نداده است.

3) احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‏های خطی فارسی پاکستان، به اهتمام عارف نوشاهی، اسلام‏آباد، 1997 م، ج 14، ص 180.

4) این نسخه را نزد مرحوم خلیل‏الرحمان داودی دیدم و در حال حاضر در اختیار بنده است. نسخه‏ای است به قطع کلان در 1145 صفحه.

5) عارف نوشاهی، «ترقیمه نمونه»، نامه بهارستان، دفتر پنجم، 1381 ش.

خوب در آن سامان تألیف گشته بود که مورد استفاده و مراجعه علما و فضلا بود. پس خانِ آرزو چه ضرورتی احساس کرد که بخشی از اوقات عمر گرانمایه خود را صرف تحصیل حاصل کند؟ خان آرزو تألیف سراج‏اللغة را چنین توجیه کرده است: «کتابی در حل معانی لغات و کشف معضلات این زبان غیر از فرهنگ رشیدی ـ که تنقیح و تدقیق شعر بسیار در آن به‏کار برده ـ و برهان قاطع ـ که جامعترین کتب این فن است ـ نیافت لیکن بعضی چیزها که احتراز از آن در شریعتِ سخن فهمی واجب است در این دو کتاب بسیار به نظر آمد، خصوصا در برهان قاطع که تصحیف و تحریف لغات و معانی را بیش از تنقیح دخل است». (مقدمه سراج‏اللغة). خان آرزو قائل به تکرار مکررات نبود و در سراج‏اللغة شواهد و اسناد معانی‏ای را که در فرهنگهای جهانگیری و سروری و رشیدی مرقوم بوده، نیاورده است مگر در بعضی موارد. او در حین تألیف سراج‏اللغة تمام منابع لغت‏شناسی طراز اول همچون فرهنگهای سروری، جهانگیری، رشیدی، مؤید الفضلاء، دررغرر، برهان قاطع، کشف‏اللغات، فرهنگ‏مونسی و بعضی از شروح گلستان و مثنوی مولوی را در دست داشته. کتابی که او به طور اخصّ از آن نام برده فرهنگ قوسی تألیف یکی از فضلای ایران موسوم به مجدالدین علی متخلص به قوسی به دستخطِ مصنف است، و با وجودی که اکثر سخنهای او بویی از تحقیق داشته، رواج و تداول پیدا نکرده و امروز نسخه‏ای از آن باقی نیست.(6) همچنین از دو منبع دیگر خان آرزو یعنی دُرر غُرر و فرهنگ مونسی(7) نیز اطلاعی درخور ذکر و نسخه‏ای در دست نداریم. پس از مزایای سراج‏اللغة یکی این است که در بردارنده تحقیقاتی است که مؤلف از مآخذ نادر به‏دست آورده بوده است.

خان آرزو برای هریک از حروف الفبا، یک باب در نظر گرفته و در آن بابْ اول لغات را به ترتیب الفبایی آورده است و در انتهای لغات استعارات را آورده است. اهتمامی که مؤلف فاضل در قسمت لغات دارد، عبارت است از:

الف) ضبطِ تلفظ؛

ب) معنی کلمه؛

ج) توضیح معنی و مفهوم؛

د) بدلِ آن با تلفظ؛

ه ) تحقیق و تنقیح مؤلف؛

و) جستجو در توافق و اشتراک زبانی بین هندی و فارسی.

در مورد بعضی از لغات بنا بر ضرورت و اقتضا احتیاج به پرداختن به این پنج شش مورد نبوده و مؤلف به ضبط تلفظ و معنی اکتفا کرده است. باری چون مطمح نظر مؤلف تصحیح و تنقیح تصحیفات و تسامحات فرهنگ‏نویسان پیشین بوده، جنبه انتقادی و اصلاحی در سراسر سراج‏اللغة غالب و مشهود است. ما به چند مثال اکتفا می‏کنیم:

آبسالان : بسکونِ بای موحده و سین مهمله و لام الف و نون، باغ که به عربی حدیقه خوانند. مؤلف گوید اغلب که این لفظ مرکب باشد از «آب» به معنی معروف و «سالان» به معنی خانه. و «سالا» به حذفِ نون در هندی اصلی به معنی خانه است و مخففِ سالان است و چون توافق این دو زبان و اشتراک لغات آن بسیار است ـ چنانکه از این کتاب معلوم کنی ـ قیاسِ مؤلف می‏خواهد که به معنی خانه آب باشد و باغ را که کارش همه به آب است بدین نام موسوم ساخته‏اند و سین مهمله و معجمه در هندی نیز هم بدل شوند چنانکه در پارسی، و ازین مرکّب است «سالامار» که نام باغی است در کشمیر، چه «مار» نزدیک هندیان به معنی شهوت و میل است و نیز مقرر اینهاست که شهوت به دیدن گلها که موسومِ [موسم] جوش آن فصل ربیعیست ... به هیجان درآید لهذا باغ را «سالامار» گفته‏اند. اگرچه در بادی‏الرای این توجیه بعید بلکه اَبْعَد می‏نماید لیکن بَعد تحقیق لغات هردو زبان و خواندن این تألیف انکار نمی‏توان کرد. و می‏تواند که «آبشاران» باشد با رای مهمله یعنی جایی که منسوب باشد به آبشار و چون در باغ آبشار بوَد، بدان نسبت کرده آبشاران گفته‏اند و را به لام بدل شده و همچنین شین مُعجمه به سین مُهمله.

آمُودن : بمیم بوزن آسودن، انباشتن و پرکردن و به

حاشیه:

6) خان آرزو در دیباچه سراج‏اللغة می‏نویسد: «وان مسوده‏یی بود که از کم‏مددی طالع رواج نیافته و اختر تداولش از مطلع اقبال نشتافته [کذا: نتافته]». نسخه لاهور، ص 3. فرهنگ قوسی در 1009 ه تألیف شده است چنانکه خان آرزو در مدخل «بن» نقل قولی که از قوسی کرده، در آن آمده «انتشار آشامیدن قهوه در ملک روم به چهل سال الی یومنا هذا که سنه تسع والف است ...» نسخه لاهور، ص 241. درباره شخص مجدالدین علی قوسی نیز اطلاعی در دست نیست جز اینکه در نسخه قوام‏زاده، تهران (که از نسخه نواب عزیز جنگ رونویسی شده) عبارت «یکی از فضلای شوشتر ایران موسوم به مجدالدین علی ... الخ» آمده است، اما نسخه من لفظ «شوشتر» ندارد.

7) در نسخه من نام این کتاب «فرهنگ جولی» کتابت شده و به هیچ‏رو «فرهنگ مونسی» خوانده نمی‏شود، اما ریحانه‏خاتون، شهریار نقوی و دبیرسیاقی (فرهنگهای فارسی، تهران، 1368، ص 160) فرهنگ مونسی ضبط کرده‏اند.

رشته‏کشیدن جواهر و امثال آن و آراستن، و اما به هر سه معنی امر و اسم فاعل این و برین قیاس آمود و آموده. و رشیدی از بعضی نقل کرده که آمودن به واو مجهول در اصل به معنی آمیختن است و به مجاز به‏رشته کشیدن جواهر و امثال آن را گفته‏اند که گویا به یکدیگر آمیخته‏اند و مجازا برانباشتن و آکندن اطلاق کرده‏اند و در جهانگیری به معنی آراستن آمده مستند به کلام امیرخسرو:

|  |  |
| --- | --- |
| دگرباره در جنبش آمد نشاط | بر آموده شد خسروانی بساط |

لیکن اثبات معنی غیرمکرر به گفتار متأخرین نشاید خصوصا

امیرخسرو چه وی در هند نشو و نما یافته، چنانکه جهانگیری در لفظ «چکاوک» برو مؤاخذه کرده. مؤلف گوید تحقیق آنست که آمودن به هر سه معنی از پرکردن و ساخته‏کردن و آراستن آمده چنانکه قوسی و سروری تصریح نموده‏اند. استاد دقیقی گوید: ... و به معنی به رشته‏کشیدن نیز چنانکه قوسی گفته، نظامی گوید: ... پس تخطئه او بیجاست بلکه خطاست و نیز آنچه نوشته که «استناد به شعر متأخرین خصوصا امیرخسرو درست نیست» درست نیست. چرا که زبان‏دان خواه متقدم باشد خواه متأخر، کلام او سند است. شعرِ سلمان و خسرو و جامی را سندنگفتن قولی‏است بی‏سَنَد. و نیز لفظ چکاوک که برو مؤاخذه کرده‏اند در اصل چکاچک به هر دو جیم ظاهرا فارسی باشد و چکاوک سهو کاتب بود و چکاک مخفف چکاچکی بُوَد که به هندی جفت سرخاب را گویند. چون اکثر اهل لغت بی‏تحقیق می‏نویسند در کتب لغت نیز همان‏طور داخل شده پس درین باب خطای امیرخسرو علیه‏الرحمة نخواهد بود و لفظ هندی را با وجودداشتن لفظ پارسی استادان آورده‏اند چنانکه رشیدی در لفظ «پانی» به‏معنی آب تصریح کرده. به هر تقدیر تسلیم به این خطا استادیِ میر مذکور نمی‏رود، اگر به چشم تدقیق دیده آید در کلام قدما نیز بر سبیل ندرت لغزش برمی‏آید چنان‏که بر متتبّع و متفحص پوشیده نیست. با آن که بیت مذکور از خواجه نظامی است نه از امیرخسرو، لیکن این غلط تنها از رشیدی نیست، جهانگیری نیز دارد بلکه رشیدی اتباع او نموده.

ارزش سراج‏اللغة فقط در تحقیق و تنقیح الفاظ و لغات نیست بلکه در اعلام جغرافیایی و تاریخی نیز هست. مثلاً:

آبسکون : به کسر باء موحده و سکون سین مهمله و کاف تازی به واو کشیده و نون، سروری گوید قریه‏ای است از طبرستان که میان آن و جرجان سه روزه راه است و دریای آبسکون بدان منسوب است. و بعضی گویند جزیره‏ای است سه فرسخی استرآباد و رودخانه که آن را آبگون نیز گویند از جانب خوارزم آمده به دریای خزر که نام آن آسکون است و مردم به غلط قلزم گویند، فرو می‏ریزد و محل پیوستن آن رود به دریای اسکون را آب سکون می‏گفتند و چون آن جزیره در آن محل واقع شده آن را آبسکون نام کردند. رودکی گوید ... و دریای آسکون را به‏آن جزیره اضافه کرده دریای آبسکون گویند. فرخی گوید ... و در این وقت آن جزیره را آب گرفت بدان جهت که رود جیحون پیشتر به دریای مشرق می‏ریخت نزدیک به آمدن لشکر مغول راه بگردانید و به دریای آسکون ریخت ناچار زمین خشک به دریا افزود و در برهان است که رودخانه‏ای که از جانب خوارزم می‏آید و داخل بحر آسکون می‏شود چون نزدیک به دریا می‏رسد به آهستگی و سکون تمام می‏رود و بدان سبب آبسکون خوانند و نزدیک مؤلف صحیح چنان است که آسکون به‏سینِ مهمله نام دیهی است از طبرستان و جزیره نیست و آن را آبگون به‏بای موحده به تصحیف خوانده و دریای گیلان و خوارزم را آبسکون از آن خوانند که آب آن بزیر آسکون که ده مذکور است [کذا] چنانکه قوسی گفته و بعدِ ترکیب الف آسکون را حذف کرده‏اند و آبسکون مانده و در مصرع رودکی آبسکون بمعنی دریای مذکور نیز درست می‏شود و احتیاج نیست که به معنی ده مذکور گفته آید.

در ضمن لغات، مؤلف بحثهای فرهنگی و تمدنی نیز به میان کشیده است. مثلاً در مدخل «بَن» به نقل از فرهنگ قوسی می‏گوید که «انتشار آشامیدن قهوه در مُلک روم به چهل سال الی یومنا هذا که سنه تسع و الف است وقوع یافته و فی‏الواقع شهرت آن درآن ممالک به نوعی است که هیچ مجلس و هیچ صحبت بلکه هیچ خلوت نیست که بی‏قهوه بگذرد. کاینا من کان در وضیع و شریف و بزرگ و کوچک و درویش و غنی هیچکس نیست که شُرب آن را تالی اکل و شُرب ننماید و جهت شُرب آن جمعیت مردم قهوه‏خانه‏های غریب و عجیب بنا نموده‏اند و مجلس عظیم در قهوه‏خانه‏های مذکور منعقد می‏گردد، اما در بلاد عجم و ایران اندک انتشار یافته ودر شهرهای معروف قهوه‏خانه‏ها به‏هم نرسیده و مردم عابد و طالب علم در خانه‏های خود مداومت می‏نمایند لیکن به طریق ممالک روم مدار علیه نشده. انتهی کلام القوسی. مؤلف گوید: «الحال در ایران و توران قهوه‏خانه‏ها بنا شده و در بعضی بلاد هندوستان نیز کم‏کم رواج دارد».